



بحران سیاسی عراق و تدارک نا امنی مهلک تر به نام امنیت و ثبات

دولت دست نشانده آمریکا در عراق با یک بحران سیاسی جدی رو به رو شده است. این بحران که خود را از جمله در خروج شش وزیر وابسته به "جبهه توافق عراق"، (که ناسیونالیست های عرب سنی مذهب در آن متشکل شده اند) و پنج وزیر وابسته به "فهرست عراق"، (ائتلاف وابسته به ایاد علاوی) از کابینه نوری المالکی، متجلی ساخت، آشکارا بیانگر بی ثباتی دولت دست نشانده عراق و وخامت بیش از پیش اوضاع داخلی این کشور است. کشوری که از زمان اشغال، به جرأت می توان گفت که حتا یک روز را نیز بدون بحران و درگیری نگذرانده است، امروز به آستانه یک بحران جدی تر، پا نهاده است. بحران سیاسی کنونی عراق، قبل از هر چیز ناشی از شرایط تحمیلی اشغالگران امپریالیست بر مردم عراق و محصول مستقیم شکست سیاست های آمریکا در عراق است. بحرانی است که دخالت دول ارتجاعی منطقه در امور داخلی عراق، برعرض و طولش می افزاید و مردم این کشور اشغالی و جنگ زده را به ورطه نابودی تمام عیار می راند.

اگرچه نوری المالکی نخست وزیر و سایر سران حکومت دست نشانده عراق، برای جلوگیری از سقوط کابینه ای که نیمی از اعضای آن یا رسماً از دولت کناره گیری نمود ه اند و یا مشارکت خویش را در آن معلق ساخته اند، تلاش های زیادی به کار برده اند تا وزرای مستعفی را به دولت باز گردانند، اما وزرای وابسته به "جبهه توافق عراق" که سه حزب اصلی ناسیونالیست های عرب سنی مذهب در آن عضویت دارند، از پذیرش این دعوت امتناع ورزیده اند. افزون

در صفحه ۲

مبارزات کارگران جهان در ماهی که گذشت

۴

خلاصه ای از اطلاعاتی ها و بیانیه های سازمان

۵

تناقضی که جمهوری اسلامی با آن روبه روست

به اصطلاح کارآنی مجموعه کابینه نسبت دادند. اما مستثنا از آن چه که هر گروه و جناحی از زاویه منافع خاص خود و طبقه حاکم، در مورد این مسئله ابراز می دارد، در پشت این اتفاقات کم اهمیت، علل ژرف تری نهفته است که تناقضات بنیادی جمهوری اسلامی را برملا می کند. این که دوزیر کابینه استعفا کرده باشند و یا در صفحه ۳

مطبوعات و خبرگزاری های وابسته به جناح ها و گروه بندی های سیاسی حکومت اسلامی، در چند روز گذشته، اخبار، گزارشات، مصاحبه ها و تحلیل های متعددی را به استعفاى وزرای صنایع و معادن و نفت، در کابینه احمدی نژاد اختصاص دادند. گروهی، آن را نشانه شکست سیاست های احمدی نژاد و برنامه های وی اعلام نمودند و گروهی دیگر آن را به نا کارآئی آنها در

جنبش دفاع از حقوق زنان در ایران: ضرورت گذار به مرحله ای دیگر

۸

همبستگی بین المللی با طبقه ای کارگر ایران

سرکوب واداشته است. رژیم جمهوری اسلامی که از روز نخست استقرار نکتت بارش پاسخی جز سرکوب و کشتار به مطالبات توده ای نداده است، امروز نیروی ویژه ای به درهم کوبیدن مبارزات کارگری اختصاص داده است. این رژیم ضدکارگری فعالانی چون منصور اسانلو و محمود صالحی را دستگیر، شکنجه و محکوم می کند چرا که آنان به تشکل و تأمین حق تجمع کارگران کمر همت بسته اند و مانند میلیون ها کارگر به ماهیت ضدکارگری تشکلات رژیم چون خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار پی برده اند.

در صفحه ۱۰

هر آن کس که رویدادهای چند سال گذشته جامعه را پی گرفته به آسانی دریافته است که طبقه ای کارگر ایران بیش از پیش برای تحقق مطالبات خود و همچنین عموم توده های مردم به مبارزه روی آورده است. تنوع و تکثر مبارزات اخیر در تاریخ جنبش کارگری ایران بی سابقه است. هر چند این مبارزات هنوز در میانه ی راه اند و به مطالباتی چون پرداخت دستمزدهای معوقه، افزایش حقوق، بهبود شرایط کار و نیز حق تشکل در سازمان های مستقل کارگری و حق تجمع محدود می شوند، اما همین سطح از مبارزات طبقه ای کارگر هم رژیم ارتجاعی حاکم را به شدت نگران کرده و به افزایش

خط فقر واقعی، واقعیتی که رژیم آن را پنهان می کند

درست یکماه بعد در ۲۴ مرداد ۱۳۸۶، عبدالرضا مصری با حضور در کمیسیون اجتماعی مجلس در حالی که همچنان بر مواضع فربیکارانه ی خود پای می فشرد، با تاکید روی خط فقر شدید و مطلق که همان "خط بقاء" می باشد اعلام کرد: "حدود ۱۰/۵ درصد از شهری ها و ۱۱ درصد از روستاییان و در مجموع حدود ۹/۲ میلیون نفر در ایران زیر خط فقر شدید و مطلق

در صفحه ۶

در ۲۴ تیر ماه گذشته عبدالرضا مصری، وزیر رفاه و تأمین اجتماعی جمهوری اسلامی در مصاحبه با خبرگزاری مهر اعلام کرد: "تعیین خط فقر مشکلی را حل نمی کند خودتان را مشغول این موارد نکنید". و این در حالی بود که او پیش از این نیز با جایگزین کردن واژه ی "خط بقاء" به جای خط فقر، تلاش کرده بود نیمی از جمعیت کشور را که در زیر خط فقر زندگی می کنند نادیده بگیرد.

بحران سیاسی عراق و تدارک نا امنی مهلک تر به نام امنیت و ثبات

بر این، کوشش‌ها و مذاکرات چند روزه نوری المالکی با سران چهار گروه اصلی تشکیل دهنده دولت، یعنی "ائتلاف یک پارچه عراق" (متشکل از گروه‌های شیعی مذهب)، ائتلاف کردها، "جبهه توافق عراق" (متشکل از گروه‌های ناسیونالیست عرب سنی مذهب) و ائتلاف "فهرست عراق" تحت رهبری ایاد علاوی که خود را سکولار می‌نامد، به قصد جلب رضایت و توافق ناراضیان و ایجاد ائتلافی از "معتدلین" نیز تاکنون به جانی نرسیده است. علی‌رغم آن که از صحبت‌های توأم با انعطاف نوری المالکی چنین برمی‌آید که در ائتلاف جدید و ترکیب کابینه و یا تقسیم مناصب و مقامات، امتیازاتی را به نفع گروه‌های سنی مذهب در نظر می‌گیرد، اما سران "جبهه توافق عراق" از حضور در این ائتلاف فعلاً خودداری کردند. حنا "طارق الهاشمی" معاون سنی مذهب طالبانی رئیس جمهور عراق، و حزب وی که یک حزب اسلامی میانه رو خوانده می‌شود نیز در آن حضور نیافت. بنابراین تلاش سران رژیم عراق در این زمینه، عجلانته بی‌ثمر ماند و هیچ توافقی که متضمن کاهش بحران باشد به دست نیامد و توافقی اگر به دست آمد، توافقی محدود بود میان ائتلاف کردها و "ائتلاف یک پارچه عراق" که نه می‌تواند دولت را از بحران برهاند و نه حتماً می‌تواند ادامه کاری کابینه نوری المالکی را تضمین نماید.

"جبهه توافق عراق" که ۴۴ کرسی در پارلمان عراق را به خود اختصاص داده است و از سوی عربستان سعودی و دیگر دولت‌های عرب منطقه حمایت می‌شود، خواستار آن است که سهم بیشتری از قدرت به آن واگذار شود. این "جبهه" که مدتی پیش نیز در اعتراض به برکناری محمود مشهدانی (یکی از اعضای این جبهه) از ریاست مجلس، جلسات پارلمانی را بیش از یک ماه تحریم نمود، سرانجام توانست عضو خود را مجدداً در پست ریاست مجلس تثبیت کند.

روشن است که نه اقدامات گذشته این جبهه و نه سهم خواهی امروز آن از طریق دامن زدن به بحران کابینه، نمی‌تواند بدون اجازه و توافق، دولت‌های عرب حامی آن، خصوصاً عربستان سعودی باشد. در عین حال اقدام دولت‌های عرب منطقه در حمایت و تشویق این جبهه و سهم خواهی، که خود در ائتلاف و جبهه ای همسو با سیاست‌های امپریالیسم آمریکا و تحت رهبری آن علیه جمهوری اسلامی گرد آمده اند، در عین آن که بر پیچیدگی تضادهای منطقه ای می‌افزاید، اما

این نیز نمی‌تواند بدون توافق دولت آمریکا باشد و دست کم آن که دولت آمریکا چنین اقدامی را در لحظه کنونی منطبق با سیاست‌های عمومی خود می‌داند. دولت‌های عرب منطقه، از نفوذ روز افزون جمهوری اسلامی در عراق و در کل منطقه نگران اند. ارتجاع امپریالیستی نیز همچون ارتجاع عرب منطقه از این مسئله نگران است. از این روست که هم آمریکا و هم عربستان سعودی و دیگر حامیان "جبهه توافق عراق" خواهان مقابله با این روند و تضعیف نفوذ جمهوری اسلامی از طریق تضعیف نفوذ گروه‌های شیعه در دولت عراق و تقویت مواضع ناسیونالیست‌های عرب سنی مذهب اند.

این واقعیت بر هیچکس پوشیده نیست که از زمان اشغال عراق، بحران و نابسامانی و کشت و کشتار در این کشور مدام تشدید شده است. نه اقدامات اشغال‌گران تجاوزگر و نه اقدامات بعدی دولت دست‌نشانده آنها، نه تنها هیچگونه ثبات و امنیتی در این کشور ایجاد نکرده است، بلکه اوضاع، پیوسته نا امن تر شده و آن چنان هرج و مرج و کشتار و جنگ فرقه‌ای - مذهبی در این کشور به راه افتاده است، که تا پیش از آن هرگز سابقه نداشته است. ارتجاع امپریالیستی با روی کار آوردن و حمایت از یک دولت ارتجاعی و عروسکی، مرکب از کردها و گروه‌های شیعی مذهب، عملاً به تقویت نفوذ و مواضع جمهوری اسلامی یاری رساند. امروز دیگر هر کس این را می‌داند که امپریالیسم آمریکا به رغم تمام دسیسه‌ها، سرکوب‌های خونین و جنایات بی‌شماری که در عراق مرتکب گردید، از تحقق اهداف خویش باز ماند و به سختی شکست خورد. وقتی که کوس رسوائی شکست مفتضحانه آمریکا در سراسر جهان به صدا در آمد، سرانجام از درون دولت آمریکا نیز به این شکست و رسوائی اعتراف شد. گزارش "بیکر-هامیلتون" و طرح پیشنهادی آن که خروج نیروهای آمریکایی را توصیه می‌کرد، بیان آشکار و صریح این شکست بود. پذیرش شکست و خروج نیروهای آمریکایی از عراق اما به معنای شکست آمریکا، فقط در عراق و یا شکست آمریکا در سطح منطقه نبود. این، شکستی بسیار سنگین تر و فراتر و به عبارتی یک شکست استراتژیکی در مقیاس جهانی بود که دولت آمریکا و بوش نماینده رسمی آن نمی‌توانست آن را بپذیرد بلکه می‌بایستی به نحو دیگری خود را از مخصصه برهاند.

با این همه اقدامات بعدی دولت آمریکا و

افزایش شمار نیروهای اعزامی آمریکا به عراق و کشتارهای وحشیانه تر مردم عراق و یا اختصاص بودجه بیشتر به این منظور، باز هم آمریکا را از باتلاقی که در آن گرفتار آمده بود نجات نداد. نه ثبات و امنیتی ایجاد شد، نه دولت آمریکا توانست معضل عراق را از پیش پای خود بردارد. اوضاع باز هم وخیم تر و بحرانی تر شد.

حتا کوشش‌های امپریالیسم آمریکا از طریق دامن زدن به بحران لبنان و فلسطین به یاری دولت صهیونیستی اسرائیل به منظور انحلال بحران عراق در دل بحران بزرگ تری در سطح منطقه نیز نافرجام ماند و یگانه نتیجه اش افزایش ناکامی‌های دولت آمریکا در منطقه خاورمیانه بود. امپریالیسم آمریکا که تمام سیاست‌های آن در ارتباط با معضل عراق از جمله سیاست خاورمیانه ای کردن بحران عراق و ایجاد بحرانی بزرگ تر با شکست رو به رو گردید و از سوی دیگر، باموج فزاینده ای از مخالفت مردم آمریکا و دیگر نقاط جهان با ادامه اشغال عراق رو به رو شده و کار به جایی رسیده است که این صدا حتا از درون دولت آمریکا نیز به گوش می‌رسد، این بار می‌خواهد پای سازمان ملل و نیروهای ناتو را به عراق بکشاند، تا ضمن کاهش فشار خفت شکست مفتضحانه در عراق، یک جا، هم این فشار و هم هزینه‌های اشغالگری را میان اعضای ناتو تقسیم کند! و خود را از این مخصصه نجات دهد.

قطعنامه ای که بر مبنای طرح پیشنهادی آمریکا به شورای امنیت سازمان ملل ارائه گردید و در اول اوت سال جاری به تصویب این شورا رسید، در همین رابطه است. بر مبنای این قطعنامه، نه فقط دامنه فعالیت‌ها و مأموریت سازمان ملل در عراق گسترش می‌یابد، بلکه سازمان ملل برای تشویق "آشتی ملی" مستقیماً با دولت عراق وارد همکاری می‌شود!

اقدامات دولت آمریکا، حال چه از طریق شورای امنیت سازمان ملل، چه به وسیله بسیج و هدایت کشورهای عربی منطقه برای محدود ساختن جمهوری اسلامی و گروه‌های شیعه عراقی طرفدار آن، همچنین تحرکات سران عراق از جمله سفر نوری المالکی به ایران، تماماً بیان گر آن است که دولت آمریکا برای خروج از بن بست عراق در جستجوی راه حل و مفری است ولو آن که این راه حل تا حدودی به زیان دست اندرکاران کنونی دولت عراق تمام شود و یا کشتارهای خونین دیگری را در پی داشته باشد. نوری المالکی عامل سرسپرده و نوکر

تناقضی که جمهوری اسلامی با آن روبه روست

و اداری به استعفا شده باشند، فی نفسه فاقد کمترین اهمیتی ست. دوزیر می روند و دوزیر دیگر جای آن رامی گیرند. این تحولات نه ربطی به منافع توده زحمتکش مردم دارد و نه تلاطمی ست در درون حکومت. معهدا همین پدیده بی اهمیت، بازتاب تناقض ژرفی ست که جمهوری اسلامی از بدو موجودیت خود با آن رو به رو بوده و در هر مقطعی به شکلی خود را نشان داده است. این تناقضی ست، میان ساختار اقتصادی و سیاسی در جامعه ایران. همین تناقض است که مدام به کشمکش ها و اختلافات درونی هیئت حاکمه و حتا بروز بحران های حکومتی انجامیده است و درست در شرایطی که به نظر می رسد حکومت بر شکاف های درونی خود غلبه کرده است، باردیگر با تضادها و اختلافات جدیدی ظاهر می گردد.

اغلب، این اختلافات، نخست برسر مسائل اقتصادی پیش می آیند، سپس جنبه سیاسی به خود می گیرند و سر انجام به درگیری های سیاسی درونی می انجامند.

جریان موسوم به اصلاح طلبان دوخردادی به رهبری خاتمی، که همگی از سران و کارگزاران جمهوری اسلامی از آغاز پیدایش آن بودند، برای نخستین بار تلاش می کنند، به شکلی آرام و تدریجی، این تناقض ذاتی جمهوری اسلامی را حل کنند. اما از دوسو با مانع رو به رو می شوند. از یک سو با مانع و مقاومت روبنایی رو به رو می شوند که قصد اصلاح سیاسی تدریجی آن را دارند و از سوی دیگر، با یورش توده های روبه رو می گردند که می خواهند تمام این روبنای سیاسی را از بیخ و بن براندازند. نتیجتا به جای حل تناقض و یاتعدیل آن، تشدید تضادها و درگیری ها را در بالا و در پایین به همراه می آورند. شکست قطعی می شود. تمام نیروهای پاسدار حفظ بی کم و کاست روبنای سیاسی موجود در یک جبهه متحد برای غلبه بر تضادها و از هم گسیختگی دست به کار می شوند. نتیجه این تحولات، تمرکز سیاسی بیشتر و ظاهرا یک پارچگی هیئت حاکمه بود.

این تحول، به ویژه با انتقال قدرت اجرائی به گروه های موسوم به اصول گرا و تبعیت بی چون و چرای آنها از خامنه ای، به یک واقعیت تبدیل شده است. تناقض، اما نه فقط حل نشده باقی ماند، بلکه ابعاد جدیدی به خود گرفت. از آنجائی که در این جا رابطه این تحولات با تشدید تضادها در پایین یعنی تضاد توده های زحمتکش مردم با حکومت و کل روبنای سیاسی مورد بحث نیست، از آن می گذریم و به سربرآوردن مجدد این تناقض در درون حکومت می پردازیم، تا رابطه استعفاها با آن نشان داده شود.

این واقعیتی ست که احمدی نژاد و دارودسته حول و حوش وی، نه یک حزب و گروه سیاسی ست با برنامه و سیاستی متمایز از گروه های دیگری که اکنون قدرت را در جمهوری اسلامی در دست دارند و نه اختلاف قابل ملاحظه ای با آنها دارد. از نظر سیاسی همه آنها از تمرکز هرچه بیشتر قدرت و تشدید سرکوب و

اختناق برای مقابله با توده های مردم ایران و مهار اوضاع دفاع می کنند. همه آنها تابع بی چون و چرا و گوش به فرمان خامنه ای هستند. همه آنها حتا از یک سیاست اقتصادی تبعیت می کنند و از این جهت نیز تفاوتی میان آنها نیست. با این وجود می بینیم که اختلافی جدی بروز کرده و در استعفا دو وزیر خود را نشان داده است. پیش از این اشاره شد که این مسئله فاقد اهمیت است که گفته شود خودشان استعفا دادند و یا وادار به استعفا شدند. در هر دو حالت اختلافی وجود دارد و اصل این اختلاف به جای خود باقی ست. در کجا این اختلاف خود را نشان داده است؟ در عرضه اقتصاد. دو وزیر کابینه احمدی نژاد، دو وزارت خانه مهمی را در دست داشتند که تقریبا بخش های اصلی اقتصاد و جامعه، تحت کنترل آنها قرار داشت. وزرای نفت و صنایع و معادن. اکنون زمزمه هائی به گوش می رسد که وزیر اقتصاد و دارائی کابینه احمدی نژاد نیز با رئیس خود اختلاف دارد و احتمال استعفا او نیز می رود. مشکل در کجاست؟ می توان گفت وزیر نفت از آغاز هم وزیر انتخابی شخص احمدی نژاد نبود بلکه برآمده از بند و بست و سازش دولت و مجلس بود. وزیر صنایع و معادن نیز وابسته به گروه دیگری بود که مرکز پژوهش های مجلس را در اختیار دارد. اکنون احمدی نژاد می خواهد، وزرای برگزیده خود را به کرسی بنشانند. اما این پاسخ با دو تناقض روبه روست. اولاً- اختلافی اصولی و بر اساس سیاستی متفاوت میان این گروه ها وجود ندارد که بتوان گفت مثلا سیاست احمدی نژاد متفاوت از افراد و گروه های دیگر حاکمیت است. ثانیاً- وزرای بعدی احمدی نژاد نیز حاصل سازش و بند و بست احمدی نژاد با دسته بندی های درون مجلس خواهد بود. احمدی نژاد حتا جرات آن را نداشت که بدون کسب اجازه از فراکسیونی که اکثریت مجلس اسلامی و ریاست آن را بر عهده دارد، وزیر نفت را برکنار کند. بلکه پس از موافقت آنها و مذاکراتی که میان احمدی نژاد و باهنر صورت گرفت، وزیر نفت استعفا می دهد و تبدیل به مشاور احمدی نژاد می گردد. وزارت نفت شوخی بردار نیست که احمدی نژاد هرکسی را که خواست در راس آن قرار دهد، بلکه باید حمایت همه فراکسیون های داخل مجلس، یا لاقال اکثریت آنها جلب شود، سهم و منافع همه آنها تامین گردد و بعد انتخاب شود. درمورد وزارت صنایع و معادن هم در سطحی دیگر همین وضع حاکم خواهد بود. بنابراین، معضل کابینه احمدی نژاد با رفتن و آمدن وزرا حل نمی شود. این معضل، به کابینه وی هم ربط پیدا نمی کند، بلکه معضلی ست در ذات جمهوری اسلامی. معضل رژیم در این جاست که جمهوری اسلامی، پاسدار جامعه سرمایه داری ست. سیاست اقتصادی این رژیم که همانا سیاست سرمایه جهانی ست و دیکنه شده از سوی صندوق بین المللی پول، سیاستی تصویب شده و مورد تأیید تمام جناح ها و گروههای ریز و درشت وابسته به جمهوری اسلامی می باشد. اما درمرحله اجرا، موانع

روبنای سیاسی، با مناسبات موجود و سیاست اقتصادی اصطکاک پیدا می کند، منجر به اختلاف، تضاد و شکاف در درون هیئت حاکمه می گردد. اولین جائی هم که خود را نشان می دهد در درون کابینه های جمهوری اسلامی ست. استعفا نامه وزیر صنایع و معادن، چگونگی بروز این اصطکاک را به خوبی نشان می دهد. وی می نویسد: "درطول عمر دولت نهم، اینجانب و گروه مدیریتی حاکم بر وزارت صنایع و معادن سعی خود را به تمام و کمال نموده است تا با نگرشی کامل به اسناد بالادستی نظام نظیر سند چشم انداز ۲۰ ساله نظام جمهوری اسلامی، ابلاغیه های مقام معظم رهبری درخصوص سیاست کلی اصل ۴۴ و همچنین برنامه کاری عدالت محورانه دولت نهم، اهداف درنظر گرفته شده دربخش صنعت و معدن را محقق نماید. در این میان وجود بعضی از مغایرت ها درهدف گذاری میان مدت و مقطعی عملا موجب عدم استفاده از توان کامل بخش صنعت و معدن کشور در توسعه اقتصادی کشور شده است." وی سپس می افزاید: "اصرار بر تثبیت نرخ بعضی اقلام صنعتی نظیر سیمان، شکر، لبنیات، خودرو، لوازم خانوگی و غیره، علی رغم افزایش کلیه عوامل هزینه تمام شده محصول، عدم توازن وزارت نیرو و وزارت نفت در تخصیص آب و برق صنعتی به صنعت گران، عدم تخصیص کافی اعتبارات ریالی و ارزی بانکی موردنیاز بخش صنعت و معدن، عدم هماهنگی سیاست های تجاری با سیاست های تولیدی، دخالت اجرائی بعضی از ستادهای ایجاد شده (نظیر ستاد تبصره ۱۳) دروظائف تعریف شده وزارت صنایع و معادن و عوامل دیگر همه مواردی می باشند که براین موضع تاثیر داشته اند. درمقطع فعلی با توجه به این که به نظرم می آید بعضی از نقطه نظرات اینجانب به اندازه کافی مورد توجه قرار نمی گیرد و با توجه به اصرار به بعضی تغییرات در ساختار ستادی و بینگاهی وزارت صنایع و معادن که به نظر این جانب به مشکلات مدیریتی در بخش صنعت و معدن دامن خواهد زد، بدین وسیله استعفا خود را تقدیم می کنم." دراین استعفا نامه بر دوتکته تأکید می شود. نخست این که اجرای سیاست اقتصادی مطابق سند چشم انداز ۲۰ ساله رژیم و ابلاغیه خامنه ای دراجرای کامل این سیاست در رابطه با اصل ۴۴، با مانع رو به رو شده و به عبارت صریح تر با ادا و اطوار های عوام فریبانه اسلامی نمی خواند. دوم این که این سیاست، مدیران خاص خود را می خواهد که با تغییرات مدیریتی مورد نظر احمدی نژاد همخوانی ندارد و وضع را وخیم تر خواهد کرد. وزیر نفت اما می گوید: "من استعفا نداده ام من هنوز هم می توانم کار کنم." وی درجلسه تودیع خود، همین اختلاف را به زبانی دیگر بیان می کند و می گوید: "می خواهند در وزارت نفت شخم زنی کنند." منظور او این است که می خواهند مدیران صنعت نفت را برکنار کنند.

مبارزات کارگران جهان در ماهی که گذشت

از نخستین روزهای ماه ژوئن، اعتصابات وسیع کارگران، آفریقای جنوبی را به لرزه درآورده است. این موج عظیم که با اعتصاب نزدیک به یک میلیون نفر کارگر و کارمند شاغل در موسسات و مراکز دولتی آغاز شد و تا روزهای پایانی ماه ژوئن ادامه یافت، سراسر ماه ژوئیه با اعتصاب هزاران کارگر در یکرشته از کارخانجات خصوصی ادامه پیدا کرد و اکنون هم در اواسط ماه اوت، هیچ نشانی از فروکش این مبارزات نیست. کارگران با این اعتصابات خواهان افزایش دستمزدها، بهبود شرایط کار، افزایش و بهبود خدمات رفاهی دولتی و توقف خصوصی سازی ها هستند.

نخستین نشانه های گسترش و تعمیق مقاومت در مقابل سیاست های نئولیبرالی دولت آفریقای جنوبی به رهبری "کنگره ملی آفریقا"، با به بن بست رسیدن مذاکرات طولانی و بی نتیجه میان نمایندگان کارفرما و شاغلین دولت در اواخر اکتبر سال گذشته، آشکار شد. دولت فعلی این کشور، که ائتلافی از "کنگره ملی آفریقا"، "حزب کمونیست آفریقای جنوبی" و "کنگره اتحادیه های کارگری آفریقای جنوبی - کوساتو" می باشد، تصور می کرد که همچون سال ۱۹۹۹ و ۲۰۰۴ می تواند با تکیه بر رهبران سازشکار اتحادیه های کارگری، جنبش کارگران را از بالا کنترل کرده و خواسته های خود را به آنان تحمیل نماید. اما پا فشاری کارگران و کارمندان دولت بر خواست های خود، رد پیشنهادات دولت و عزم آنان برای خلاصی از یوغ کنترل رهبران نزدیک به دولت، جای هیچ تردیدی نگذاشت که توازن قوای طبقات در این کشور وارد مرحله جدیدی شده است.

با تحولاتی که در آخرین دهه سده گذشته میلادی آغاز شد، رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی طی یک گذار آرام و از بالا، سیاست تبعیض نژادی را ملغی اعلام نمود و فعالیت "کنگره ملی آفریقای جنوبی" و یکرشته از احزاب چپ آزاد گشت. نتیجه این تحولات کسب قدرت سیاسی توسط "کنگره ملی آفریقای جنوبی" در سال ۱۹۹۴ بود. اولین رئیس جمهور، نلسون ماندلا، با وعده های گوناگون به کارگران و زحمتکشان این کشور کار خود را آغاز نمود. اما برخلاف تبلیغات این دولت و گروهها و احزاب به اصطلاح چپ، پیرامون آغاز مرحله جدیدی در زندگی توده ها، راهی که برگزیده شد، گردن نهادن دولت به نظم سرمایه و پیروی از سلطه جهانی آن بود. نتیجه اینکه از همان فردای کسب قدرت توسط "کنگره ملی آفریقا"، دولت وظیفه پیشبرد سیاست نئولیبرالی در تمام عرصه ها را در مقابل خود قرار داد. از آنجا که این دولت از دل دهها سال جنبش عظیم ضد نژادپرستی بیرون آمده بود، طبیعی بود که برای چند سالی بتواند از اعتماد کارگران و زحمتکشان سوء استفاده کرده و نظم سرمایه را با کمترین مقاومت پاسداری و گسترش دهد.

حاصل کاربست سیاست های دولت وخامت روزافزون شرایط کار و زندگی میلیونها نفر مردم این کشور بوده است. اگر در آغاز کار، نلسون ماندلا، وعده ساخت مسکن ارزان قیمت برای کارگران و زحمتکشان، ارائه رایگان خدمات بهداشتی، گسترش شبکه آبرسانی و برق و اصلاحاتی به نفع کارگران می داد، اما با گذشت زمان سرنوشت تمام این وعده ها با خصوصی سازی به چنگ سرمایه داران افتاد و کار به جایی رسید که هم اکنون هزاران نفر در شهرک های سیاهپوست نشین به جا مانده از دوران "آپارتاید"، در عمق فقر و فلاکت روزگار گذرانده و حتی پول تامین آب آشامیدنی خود را هم ندارند.

همزمان با وخامت روزافزون اوضاع به زیان کارگران و زحمتکشان، سرمایه داران و نوکیسه های تازه به قدرت رسیده، ثروت های افسانه ای به جیب زده و صد ها شرکت حفاظتی، که صاحبان آنها اغلب از نظامیان دوران آپارتاید هستند، وظیفه حراست از این ثروت را با نگهبانان مسلح خود به عهده گرفتند. رشد عظیم ثروت در یک سو و خانه خرابی و فلاکت میلیونی از سوی دیگر، آمار جرم و جنایت را در آفریقای جنوبی به شدت افزایش داده است. تا جایی که اکنون این کشور یکی از خطرناک ترین کشورهای جهان به شمار می آید.

این شرایط در سال های اخیر جنبش مقاومتی را در میان کارگران و زحمتکشان دامن زده است. موج اعتصابات اخیر را هم باید از همین زاویه در نظر گرفت. در سال ۱۹۹۹، کارگران و کارکنان دولت متوهم به وعده های رهبران "کنگره ملی آفریقای جنوبی" به شروط یکطرفه دولت و تعیین افزایش حداقل دستمزدها به میزان شش درصد گردن گذاشتند، اما در مذاکرات سال ۲۰۰۴، مقاومت آنان جوانه زد و موج اعتصابی در مقابله با زورگویی وزیران وابسته به حزب کمونیست و "کنگره ملی آفریقا" به راه افتاد، اما اینجا هم رهبران اتحادیه ها توانستند با ایجاد تفرقه در میان اعتصابیون، امکان مقاومت متشکل را از آنان بگیرند.

کارگران و کارکنان دولت در اعتصاب خود، که در پی به بن بست رسیدن مذاکرات و رد خواست های کارگران، از روز جمعه اول ماه ژوئیه، آغاز شد، تجربه سالهای گذشته را به خاطر داشته و از آن درس های لازم را گرفته بودند. به همین دلیل، از همان ابتدا، یک "کمیته اعتصاب"، متشکل از نمایندگان ۱۷ اتحادیه کارگری و کارمندی شاغل در موسسات دولتی، امر هدایت و رهبری این حرکت عظیم را به عهده گرفت. این گام بزرگی برای فائق آمدن بر اختلافات موجود در جنبش کارگری آفریقای جنوبی بود که ریشه آنها به دوران "آپارتاید" بر می گردد. به این ترتیب، نزدیک به یک میلیون کارگر و کارمند دولت با برپائی یک اعتصاب نامحدود، زنگ تشدید اختلافات طبقاتی و محو توهمات به جا

مانده از دوران آپارتاید را به صدا درآورد. از همان نخستین روز، دولت هم تمام و کمال به سیاست های سرکوبگرانه دوران حاکمیت نژادپرستان برگشت. نزدیک به ۳۰۰ هزار نفر کارگر و کارمند خدمات بهداشتی، به بهانه "حساس" بودن شغل خود، از حق اعتصاب محروم گشته و کوچکترین سرپیچی از این فرمان، با اخراج پاسخ گرفت. هزاران مامور پلیس تا دندان مسلح به محل تجمع کارگران اعتصابی گسیل شدند تا با پرتاب گاز اشک آور و شلیک گلوله های پلاستیکی، صدای اعتراض کارگران را در هم بشکنند. اما گوش هیچ کس به این تهدیدات بدهکار نبود و هزاران نفر با تجمع در مقابل دهها بیمارستان بزرگ و مرکز بهداشتی به اعتصاب خود ادامه دادند. در مقابل، وزیر "کمونیست" امور اجتماعی، صد ها سرباز را به عنوان "اعتصاب شکن" راهی بیمارستان ها ساخت و در یک عمل تلافی جویانه، بیش از سه هزار کارگر و کارمند دهها مرکز خدمات درمانی را به بهانه شرکت در اعتصاب، اخراج نمود. این اقدام، با اعتصاب عمومی روز ۱۳ ژوئیه پاسخ گرفت. در راین روز، دهها هزار کارگر معدن، خودروساز و نیروگاههای برق نیز، برغم ممنوعیت اعتصابات "همبستگی"، به صف میلیونی کارگران اعتصابی پیوستند و در یک نمایش عظیم قدرت، که در تاریخ این کشور بی سابقه بود، با حضور در خیابان های ۴۳ شهر، تمام آفریقای جنوبی را یکسر تعطیل کردند. موج این حرکت وسیع، حتی به کشور همسایه هم رسید و "کنگره اتحادیه های کارگری نجریه" هم اواسط همین ماه دست به یک اعتصاب عمومی زد که چهار روز به طول انجامیده و با پیروزی کارگران خاتمه یافت.

اعتصاب یک میلیون کارگر و کارمند دولت سرانجام پس از چهار هفته با پذیرش بخشی از خواست های اعتصابیون خاتمه یافت. رهبران سازشکار اتحادیه ها باز هم توانستند با برخی اقدامات، کارگران را وادار به قبول خواست های دولت نمایند. این اعتصاب خاتمه یافت، اما کارگران به خانه های خود بازنگشتند. از همان فردای پایان این اعتصاب، دهها هزار کارگر در مراکز تولیدی متعلق به سرمایه داران خصوصی پرچم مبارزه برای یک زندگی بهتر و انسانی تر را بر پا نمودند. وحشت سران دولت از افزایش دستمزدها بی دلیل نبود. همانطور که آنها می دانستند و می گفتند این اعتصاب تنها مقدمه گسترش مبارزات دیگر کارگران بود. با لغو نژادپرستی در آفریقای جنوبی، سرمایه بی رنگ شد و اختلاف رنگ و نژاد جای خود را به اختلاف میان طبقات داد. اکنون با تشدید مبارزه، کارگران می روند تا با تحکیم وحدت طبقاتی، خود را برای مبارزه نهائی با سرمایه آماده سازند.

بحران سیاسی عراق و تدارک نا امنی مهلک تر به نام امنیت و ثبات

امپریالیسم آمریکا در دیدار با سران جمهوری اسلامی که همواره جزو حامیان اصلی دولت مالکی بوده است، سعی کرد تا ضمن تشریح و وضعیت بحرانی عراق بر سر ضرورت شکل گیری ائتلاف جدیدی که، ناسیونالیست های عرب سنی در آن نقش و وزن بیشتری داشته باشند، به رایزنی پرداخته و رضایت ارباب کوچک تر خود را نیز جلب نماید. مالکی در این سفر در همین رابطه با عبدالعزیز حکیم رئیس مجلس اعلای اسلامی عراق نیز دیدار و گفتگو کرد.

تصمیم دولت آمریکا برای ایجاد به اصطلاح امنیت و ثبات در عراق، بر این است که با تقویت گروه های اصلی ناسیونالیست عرب سنی و دادن برخی امتیازات به آنها، ائتلاف جدیدی شکل دهد و هر جریان خرد و ریز دیگر خارج از این ائتلاف، به ویژه گروه های شیعی مذهب وابسته به جمهوری اسلامی را محدود و شدیداً سرکوب کند.

"کروکر" سفیر آمریکا در عراق و از اعضای ملاقات کننده با هیئت ایرانی، پس از پایان مذاکرات، در یک گفتگو با خبرنگاری ها صریحاً اعلام کرد که سیاست های ایران در عراق باید بر اساس سیاست های آمریکا باشد. ژنرال "دوید ادنیرو" رئیس ستاد فرماندهی ارتش آمریکا در عراق نیز، ضمن تاکید بر ضرورت برقراری ثبات و امنیت در عراق می گوید "هفتاد و سه درصد از حملات انجام گرفته علیه نیروهای آمریکایی در ماه جولای، توسط شبه نظامیان شیعه و با استفاده از بمب های جاده ای ساخت ایران صورت گرفته است"

این نقل قول ها نیز حاکی از تصمیم دولت آمریکا به خلع سلاح، بازداشت و سرکوب گروه های مسلح و شبه نظامیان عراقی، خصوصاً گروه های شیعی طرفدار جمهوری اسلامی است.

اعلام بازگشت ۳۲ نماینده پارلمان عراق وابسته به "جیش المهدی" به رهبری مقتدا صدر و علنی شدن دوباره وی که در عین حال ۶ وزیر نیز در کابینه دارد، نمی تواند بی ارتباط با این مسائل باشد و حاکی از نرمش نسبی است که این گروه شیعی مذهب در وضعیت جدید به آن گردن گذاشته است. با این همه، این نکته از هم اکنون روشن است که با اجرای این سیاست ها و ادامه اشغال و دخالت در امور داخلی عراق، تلاطمات درونی و درگیری میان جناح های

خلاصه ای از اطلاعاتی ها و بیانیه های سازمان

در زندان به سر می برد. این زن و شوهر که ۱۳ سال پیش، ازدواج کردند و فرزند ۱۱ ساله دارند، در بیدادگاه های جمهوری اسلامی به اتهام رابطه نامشروع به سنگسار محکوم شدند.

در این اطلاعیه همچنین با اشاره به دستگیری تعدادی از دانشجویان و تشدید وحشی گری های حکومت اسلامی گفته می شود که: "جمهوری اسلامی باچنان بحرانی روبروست که ادامه حیات خود را جز با تشدید اختناق، سرکوب و کشتار امکان پذیر نمی داند. همه روزه، گروهی از مردم ایران را به بهانه های مختلف اعدام می کند. بر دامنه و ابعاد دستگیری و بگیر و ببند فعالین کارگری، معلمان، زنان و دانشجویان افزوده است. زندان ها را بار دیگر از مخالفین پر کرده است. سراسر جامعه را به جولانگاه نیروهای سرکوب نظامی- پلیسی و امنیتی خود تبدیل نموده است، تا مگر از طریق این اقدامات، مردم را مرعوب و خود را از مخصمه بحران و سرنگونی نجات دهد."

اطلاعیه در ادامه با ذکر این نکته که ماهیت رسوای جمهوری اسلامی بر عموم توده های کارگر و زحمتکش روشن شده است، چنین اضافه می کند: "مخالفین امروز رژیم، میلیونها تن از کارگران و زحمتکشان، زنان، معلمان، دانشجویان و عموم جوانان اند که جانشان از ستم گری های این رژیم ارتجاعی به لب رسیده است. مبارزه علیه رژیم، دیگر محدود به این یا آن شهر نیست. مبارزه در سراسر ایران در جریان است." اطلاعیه درخاتمه خطاب به مردم زحمتکش و ستمدیده ایران می نویسد: "مبارزه خود را علیه جمهوری اسلامی و برای سرنگونی آن تشدید کنید. اجازه ندهید که این رژیم ارتجاعی باز هم به جنایات بی انتهای خود ادامه دهد."

سازمان فدائیان (اقلیت) تمام اقدامات سرکوبگرانه، وحشیانه و ضد انسانی جمهوری اسلامی، سنگسار، اعدام، زندان، اختناق و انواع و اقسام تضییقات و فشارهای رژیم را علیه مردم ایران محکوم می کند و عموم توده های مردم را به تشدید مبارزه برای برافکندن آن فرامی خواند.

سازمان ما در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۸۶، اطلاعیه ای در محکومیت بازداشت کارگران سندیکای شرکت واحد انتشار داد و خواهان آزادی فوری آنها گردید.

در این اطلاعیه آمده است: "جمهوری اسلامی در ادامه اقدامات سرکوبگرانه علیه کارگران و زحمتکشان، زنان، معلمان و دانشجویان، روز ۱۸ مرداد ماه، ۶ تن دیگر از فعالان سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران را دستگیر و روانه زندان نمود. روز ۱۸ مرداد، گروهی از کارگران شرکت واحد، در همبستگی با منصور اسانلو و محمود صالحی، که فراخوان آن توسط فدراسیون جهانی کارگران حمل و نقل و کنفدراسیون جهانی اتحادیه های کارگری صادر شده بود، به منزل منصور اسانلو می روند، تا همبستگی خود را با خانواده وی اعلام نمایند، توسط پلیس و نیروهای وزارت اطلاعات دستگیر و روز جمعه ۱۹ مرداد ماه ۶ تن از آنها روانه زندان اوین می شوند."

در ادامه اطلاعیه، از کارگران و زحمتکشان خواسته شده است از فعالان و مدافعین حقوق کارگران دفاع و حمایت کنند. مبارزه خود را علیه جمهوری اسلامی تشدید نمایند و خواهان آزادی دستگیر شدگان گردند.

در تاریخ ۱۹ تیر ۸۶ سازمان اطلاعیه دیگری تحت عنوان "اجرای مجازات ضد انسانی سنگسار، سرآغاز دور دیگری از وحشی گری حکومت اسلامی" صادر شد.

در این اطلاعیه گفته شده است: "جمهوری اسلامی در پی تشدید اقدامات ارتجاعی و سرکوبگرانه خود، بار دیگر مجازات وحشیانه ضد انسانی سنگسار را که ظاهراً مدتی به علت بازتاب رسوا کننده بین المللی آن، متوقف کرده بود، از سر گرفته است.

روز پنج شنبه گذشته، حکم سنگسار جعفر کیانی در تاجکستان قزوین به اجرا گذاشته شد و با این مجازات فجیع ضد انسانی، توسط دستگاه قضائی جمهوری اسلامی، به قتل رسید.

همسر وی، مکرمه ابراهیمی نیز که به سنگسار محکوم شده است، مدت هاست که

داخلی عراق بیش از پیش تشدید می شود. جنگ های مذهبی و فرقه ای ابعاد بزرگ تر و خونین تری به خود خواهد گرفت. سیاست های مخرب آمریکا جز تشدید سرکوب و ویرانی، هرج و مرج و ناامنی و بدبختی مردم عراق ثمر دیگری نخواهد داشت، و آمریکا،

اینبار نیز جز شکست، نصیبی نخواهد برد. وقتی که به نام ایجاد ثبات و امنیت، بی ثباتی و نا امنی مهلک تری تدارک دیده می شود روشن است که عراق نه تنها به ساحل امنیت و ثبات نخواهد رسید بلکه اوضاع از این هم که هست وخیم تر خواهد شد.

خط فقر واقعی، واقعیتی که رژیم آن را پنهان می کند

زندگی می کنند."

در نخستین واکنش نسبت به ارقام داده شده توسط وزیر رفاه دولت احمدی نژاد، موسی ثروتی، نماینده بجنورد و عضو کمیسیون اجتماعی مجلس گفت: "براساس آمارهای ارایه شده از سوی جامعه‌شناسان و با توجه به گزارش‌ها و تغییر تعداد جمعیت، وضعیت اقتصادی و تورم موجود در کشور به نظر می‌رسد حدود ۱۲ میلیون نفر در کشور زیر خط فقر شدید و مطلق باشند چرا که آمارهای استناد شده مربوط به سال‌های پیش است." آنچه را که تا کنون همه ی دست اندرکاران رژیم سعی کرده اند با استناد به آمار و ارقام دولتی، تعداد نفرات زیر خط فقر را بین ۹ تا ۱۲ میلیون نفر در جامعه برآورد کنند، آن بخش از جامعه است که زیر خط فقر شدید و مطلق که در واقع همان خط بقاء است زندگی می کنند. چنانکه وزیر رفاه و تامین اجتماعی رژیم نیز بر اساس همین خط بقاء، میزان خط فقر شدید را برای جامعه ی شهری ۶۵ هزار تومان و برای روستائیان ۵۱ هزار تومان برآورد کرده است. ارقامی که با فرض صحت آن، که فرض محالی است، مربوط به خط فقر شدید است که از آمار و ارقام نیمه نخست سال ۸۴ گرفته شده است.

در بررسی مبحث مربوط به خط فقر، تاکنون حداقل چهار نوع خط فقر نسبی، مطلق، شدید و خشن در ایران تعریف شده است که هیچیک اعتبار علمی ندارند. خط فقر، آن مبنایی است که حداقل معیشت یک خانواده پنج نفره کارگری را تامین نماید. رقمی که مطابق محاسبات بانک مرکزی جمهوری اسلامی حتا در سال ۱۳۸۴، معادل در آمد ماهانه ۴۰۰ هزار تومان بود. لذا بر اساس مفروضات فوق، تعیین دقیق شاخص خط فقر در جامعه از وظایف هر دولت و سیستم حکومتی به شمار می رود. چرا که به دنبال آن و با توجه به میزان خط فقر، دولت ها موظف به تعیین حداقل دستمزدها و تحت پوشش قرار دادن تمامی خانوارهای زیر خط فقر خواهند بود.

حتا دولت جمهوری اسلامی نیز طبق بند «ج» ماده ۹۵ قانون برنامه چهارم توسعه، مکلف به شناسایی و تحت پوشش قرار دادن تمامی خانوارهای زیر خط فقر مطلق، حداکثر تا پایان سال دوم برنامه ی خود می باشد.

با توجه به چنین وظیفه ای که بر دوش دولت قرار گرفته، حال بهتر می توان دریافت چرا وزیر رفاه و تامین اجتماعی رژیم، از وارد

مردم را با فریبکاری و دادن آمار و ارقام دروغین توجیه می کنند تا وحشت خود را از وضعیت موجود پنهان نمایند. در حالی که واقعیت مادی زندگی مردم روشنتر از هر عدد و رقمی بیانگر وضعیت اسفناک معیشت کارگران، معلمان، بیکاران و دیگر اقشار کم درآمد جامعه است. وضعیتی که نه تنها با ماله کشی وزیر رفاه و تامین اجتماعی رژیم قابل کتمان نیست، بلکه فریبکاری سرمداران جمهوری اسلامی را بیش از پیش در نزد توده ها آشکار خواهد ساخت.

آمار ۹ تا ۱۲ میلیون نفر انسانی را که مصری وزیر رفاه و موسی ثروتی نماینده بجنورد و عضو کمیسیون اجتماعی مجلس ادعا می کنند بیانگر وضعیت افرادی است که در خط فقر شدید و مطلق به سر می برند و دولت جمهوری اسلامی مکلف به شناسایی و تحت پوشش قرار دادن تامین اجتماعی این افراد است، با واقعیت تعداد افراد زیر خط فقر که معیار آن پیش از این ذکر شد انطباق ندارد. و این همان نکته ای است که دولت جمهوری اسلامی از آن فرار می کند.

اگر چه هر ساله اعداد و ارقام گوناگونی توسط عناصر وابسته به دولت در ارتباط با میزان خط فقر در جامعه مطرح می گردد، اما بر اساس نظر بسیاری از کارشناسان اقتصادی و استادان دانشگاه، خط فقر جامعه ی شهری در سال ۱۳۸۵ بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان برآورد شده بود. که در این صورت به تحقیق می توان گفت نیمی از جمعیت هفتاد میلیونی کشور در زیر خط فقر زندگی می کنند. و این در حالی است که دولت حداقل دستمزد کارگران را برای سال ۱۳۸۶، ماهانه ۱۸۳ هزار تومان اعلام کرده بود.

آنچه وزیر رفاه و دیگر دست اندرکاران جمهوری اسلامی را بر آن داشته تا به جای تعیین خط فقر و دادن آمار واقعی تعداد افراد زیر فقر در جامعه، به دروغ بافی و فریبکاری رو آورند، وجود نیمی از جمعیت کشور است که خود و خانواده هایشان، با دستمزدی کمتر از نصف میزان خط فقر واقعی جامعه در حال گذران زندگی هستند.

حال در چنین وضعیتی، با توجه به رشد روزافزون جمعیت، تورم و بیکاری فزاینده در جامعه، بهتر می توان شرایط دشوار دولت و وزارت رفاه را درک کرد و دریافت چرا رژیم و دولت جمهوری اسلامی همچنان سعی می کنند با دادن آمار دروغین و غیر واقعی، از وارد شدن به مبحث تعیین خط فقر در جامعه طفره رفته و علاوه بر این از دیگران هم بخواهند که "خود را مشغول این موارد نکنند".

شدن به مبحث مربوط به تعیین خط فقر در جامعه گریزان است و پیشا پیش اعلام کرده که مایل به تعیین خط فقر نیست بلکه قصد دارد «خط بقاء» را تعیین کند، و با هزاران ترفند ضمن عدم پاسخگویی به این مهم، از دیگران نیز درخواست می کند تا "خود را مشغول این موارد نکنند".

در اینجا باید از وزیر رفاه دولت جمهوری اسلامی پرسید، شما که در رفاه مطلق زندگی می کنید، شما که بی هیچ شرمی طبق آمار خودتان از بیش از ۹ میلیون انسان نام می برید که در فقر مطلق یا "خط بقاء" زندگی می کنند، هرگز در شرایط فقر قرار گرفته اید؟ آیا پرداختن به سرنوشت نیمی از جمعیت کشور که در زیر خط فقر زندگی می کنند، از نظر شما بازی و دلمشغولی است که با عتاب از دیگران می خواهید "خودتان را مشغول این موارد نکنید"، آیا پرداختن به معضلات صدها هزار زنی که در شرایط فقر مطلق برای تامین معاش خود و فرزندانشان به تن فروشی روی آورده اند، دلمشغولی است؟ آیا پرداختن به وضعیت نا بسامان صدها هزار معلم و کارمند که با دستمزد زیر خط فقر زندگی می کنند و شرمندگی عدم تامین معاش همسر و فرزندانیشان را بر دوش می کشند، بازی روزانه است؟ آیا هرگز در جایگاه میلیون ها انسان بیکار قرار گرفته اید که برای تامین معاش و پوشاک خود، مجبورند دست نیاز به سوی دوستان یا دیگر اعضای خانواده خود دراز کنند؟

وقتی وزیر رفاه و تامین اجتماعی جمهوری اسلامی، بی هیچ شرمی از خط فقر شدید با ارقام ۶۵ هزار تومان برای جمعیت شهری و ۵۱ هزار تومان برای روستائیان صحبت می کند، به نظر می رسد که او در ایران زندگی نمی کند، شاید از کره ی دیگری آمده باشد، یا همانگونه که از نامشان پیداست شاید از "مصر" به ایران آمده و بر مسند وزارت نشسته اند.

واقعیت آن است که فقر، بیکاری و افزایش توده های کم درآمد در جامعه، چنان شتاب و سیر صعودی به خود گرفته است که نه تنها امنیت اقتصادی - اجتماعی توده ی مردم را به حداقل ممکن رسانده است، بلکه خود سرمداران رژیم جمهوری اسلامی نیز با آگاهی از این امر و تصور گسست و از هم پاشیدگی جامعه که بدون شک شورش های گسترده ی مردمی را به دنبال خواهد داشت، در بیم و هراس بسر می برند. آنان نا توانی و عدم پاسخگویی به حداقل نیازهای معیشتی

زنده باد استقلال طبقاتی کارگران

تناقضی که جمهوری اسلامی با آن روبه روست

رئیس کمیسیون انرژی مجلس هم در مورد علت برکناری وی می گوید: "وزیری همامانه، برای پذیرفتن افرادی خارج از وزارت نفت در سطح قائم مقامی وزیر نفت و مدیر عاملی یکی از شرکت ها که رئیس جمهوری معرفی کرده، تحت فشار بوده است." وی افزود: "وزیر نفت در مخالفت با این موضوع گفته بود که من نمی توانم چنین کاری را بپذیرم چرا که شخص معرفی شده چنین تخصصی ندارد." احمدی نژاد به همامانه گفته بود اگر چنین نشود باید خودت بروی. او به این خواست رئیس جمهور تن نداد.

این جنگ و جدال بر سر مدیران صنعت نفت هم گرچه نزاعی ست بر سر سهم خواهی دارودسته های حکومت از دلایلی نفتی، اما تمام حقیقت نیست. احمدی نژاد خود را پاسدار پر و پا قرص حکومت اسلامی از ناب ترین شکل آن می داند، از این رو می خواهد مکتبی ترین و بسیجی ترین عناصر وابسته به حکومت را مستثنا از توانائی و تخصص شان در مدیریت های مختلف قرار دهد و این نیز خود منجر به تناقضات و تضادهای دیگری می گردد که هر دو وزیر یکی از اختلافات خود را بر پایه آن قرار می دهند و اما مگر همین مدیران کنونی و حتا وزرای احمدی نژاد و پیش از او که بوده اند؟ آنها هم، از همین نمونه بسیجی ها و پاسداران و دیگر عمله واکره جمهوری اسلامی بوده اند که در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی در راس امور وزارت خانه های رژیم قرار گرفته اند. کله پوک ترین

بسیجی طرفدار احمدی نژاد هم وقتی در جایگاه یکی از وزرا و مدیران اقتصادی وی قرار گیرد، برای این که وظیفه خود را در خدمت طبقه سرمایه دار حاکم و حفظ نظم موجود انجام دهد و سیاست های جمهوری اسلامی را پیش ببرد، راه دیگری جز این نخواهد داشت که توکل اش را به خدا و امام زمان کنار بگذارد، به واقعیت ملموس و مادی اقتصادی جامعه سرمایه داری توکل جوید و نفع اقتصادی طبقه حاکم را اولویت اصلی خود قرار دهد. مگر همین وزیر صنایع و معادن که حالا از موانع اجرای سیاست های اقتصادی رژیم سخن می گوید، خود سال ها در خدمت سپاه پاسداران نبوده است و مگر کم اند از نمونه وی؟ او در حقیقت تناقضی را که جمهوری اسلامی با آن رو به روست برملا می کند. جمهوری اسلامی و نیز احمدی نژاد و کابینه وی، هرگز نمی توانند از چنگ این تناقض رها شوند. درست در شرایطی که اوج تمرکز سیاسی و یک دستی هیئت حاکمه است، این تناقض، خود را آشکار می کند. استعفای دوزیر کابینه احمدی نژاد فی نفسه حائز اهمیت نیست، نه از زاویه منافع توده و نه حتا خود رژیم. فقط این را نشان می دهد که در نتیجه تناقضی که میان رویبای سیاسی موجود و در محور آن دولت مذهبی، با مناسبات اقتصادی موجود وجود دارد، بروز اختلافات در درون طبقه حاکم، تشدید این اختلافات تا مرحله بحران های حکومتی و سرانجام تلاطمات مداوم، مسئله اجتناب ناپذیر و همیشگی جمهوری اسلامی بوده و خواهد بود.

کمک های مالی

کانادا	
قایقران	۱۵۰ دلار
مهران بندر	۵۰ دلار
دریا	۵۰ دلار
لاکومه	۵۰ دلار
ستاره	۱۰۰ دلار
صدای فدائی	۵۰ دلار
نرگس	۱۰ دلار
نقیسه ناصری	۱۰ دلار
انقلاب	۱۰ دلار
دمکراسی شورانی ۱	۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۳۰ دلار
رفیق روزبه	۵۰ دلار
شاخه گیلان	۱۰۰ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۱۵ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۱۵ دلار
زنده باد سوسیالیسم	۱۲ دلار
مهرنوش ابراهیمی	۱۰۰ یورو
مرضیه احمدی اسکونی	۱۰۰ یورو
غزال آیتی	۱۰۰ یورو
نسترن آل آقا	۱۰۰ یورو
نسترن - نقیسه ناصری	۱۰۰ یورو
اشرف بهکیش	۱۰۰ یورو
اعظم روحی آهنگران	۱۰۰ یورو
اکرم صادقیور	۱۰۰ یورو
شیرین فضیلت کلام	۱۰۰ یورو
صبا بیژن زاده	۱۰۰ یورو
ویدا گلای آبکناری	۱۰۰ یورو
مینا رفیعی	۱۰۰ یورو

هند

رفیق محسن ۱۰۰ یورو

سوئیس

شورا ۱۰۰ فرانک
اشرف ۱۰۰ فرانک

ایران

احمد شاملو ۲۰۰۰ تومان
رفیق حمید مومنی ۳۰۰۰ تومان
رفیق بیژن جزنی ۵۰۰۰ تومان

آلمان

بهار ۱۰ یورو
رفیق رشید حسنی ۱۰ یورو
کامی ۵ یورو

انگلیس

بهرنگ ۵۰ یورو
به یاد ۲ بیژن ۲۰ یورو

فرانسه

شاخه خوزستان ۳۰ اورو

همبستگی بین المللی با طبقه کارگر ایران

از صفحه ۱۰

آگاه جنبش کارگری ایران را به اشتباه اندازد. محمود صالحی در پیامی که یک روز پیش از حرکت اعتراضی نه اوت از زندان فرستاده، می نویسد: "در چنین مواقعی آن چه به من قدرت بخشیده تا در برابر ناملایمات و سختی ها مقاومت کرده و به مبارزه خود ادامه دهم این حقیقت بوده و هست که من بخشی از یک طبقه جهانی هستم، طبقه ای که همیشه و به شکلی از اشکال مشغول مبارزه برای تحقق حقوق خود و رهایی انسان ها از قید استثمار بی حقوقی، جنگ، نژاد پرستی، تخریب طبیعت و سایر مصائب جامعه سرمایه داری بوده و هست." حرکات رو به اوج و گسترش کارگری در ایران، فعالان جنبش را در خارج کشور وامی دارد که بیش از گذشته با پخش اخبار خواستار حمایت های وسیع و مداوم از مبارزات کارگران ایران شوند. به ویژه این که رژیم جمهوری اسلامی مانند هر حکومت خودکامه اکنون چنان از انتشار خبرهای مبارزات کارگری به وحشت

افتاده که حتا یک ژانر خبری سر و دم بریده مانند "ایلنا" را نیز معلق نموده است. این رژیم که عاقبتی جز اضمحلال ندارد در این زمینه هم تاکنون شکست خورده است، چرا که فعالان جنبش کارگری ایران به طرق مختلف اخبار مبارزات کارگری را منتشر می کنند و باید با ابداع روش های مختلف به آن دامن بزنند. طبقه ی کارگر یک طبقه ی جهانی ست. همبستگی بین المللی کارگری همواره از اجزای جدایی ناپذیر جنبش این طبقه بوده و خواهد بود. کارزار نه اوت نمونه ای از این واقعیت است. طبقه ی کارگر ایران با همبستگی بین المللی نیرویش دو چندان می شود و با گام های استوار به پیش می رود. طبقه ی کارگر ایران نمی تواند بدون کسب قدرت سیاسی بر مصائب بی شماری که نظام سرمایه داری و رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به بار آورده است پایان دهد و خود و توده های مردم را رها و آزاد سازد.

جنبش دفاع از حقوق زنان در ایران: ضرورت گذار به مرحله‌ای دیگر

شرایط منطقه و در بطن آن، شرایط ایران ایجاب می‌کند که جنبش زنان با یک استراتژی دقیق حرکت کند. در این راه ضروری است در عین تمرکز بر معضلات و مسائل زنان ایران، مساله را در بطن شرایط کنونی جهان و منطقه خاورمیانه ارزیابی کرد.

آن چه که به عنوان ویژگی کنونی اوضاع خاور میانه می‌توان از آن یاد کرد، در سطح سیاسی، کشاکشی ست، میان دو نیروی ارتجاعی. از یک سو، امپریالیسم و در راس آن امپریالیسم آمریکا که در پی بازارهای وسیع تر و تسلط بیشتر بر منابع طبیعی و انسانی این منطقه جنگ افروزی و نسل کشی به راه انداخته است و در سوی دیگر، دولت‌های مرتجع مذهبی قرار گرفته اند که تلاش می‌کنند از احساسات سرکوب شده مردم منطقه، در جهت گسترش حکومت‌های دینی و تنگ‌تر کردن حلقه سرکوب و اختناق دینی بهره گیرند.

جمهوری اسلامی ایران نمونه بارز این گونه دولت‌های مذهبی‌ست که می‌تواند نقش تعیین کننده ای در جهت تقویت ارتجاع اسلامی منطقه بازی کند و در صورتی که مجال یابد حاضر است از همه منابع انسانی و مادی جامعه ایران، در راه گسترش امپراتوری اسلام بهره گیرد. این مشخصه‌های جمهوری اسلامی خود بیانگر تلاش‌های جناح مسلط حکومت در راستای اسلامی‌تر کردن جامعه، تعریف نهاد خانواده اسلامی و سرمایه گذاری بر روی تولید فرهنگ اسلامی است.

بنابراین، آنچه به‌ویژه در ماه‌های اخیر در زمینه حقوقی و فرهنگی در رابطه با زنان انجام می‌شود، تنها زنان ایران و محدود کردن حیطة فعالیت فعالان آنها را نشانه نرفته است بلکه هدف آن در عرصه‌ای وسیع‌تر، شکل دادن به یک الگو و ارائه آن در سطح منطقه، مورد نظر است. مساله برگزاری نمایشگاه مد اسلامی و طرح لباس‌هایی برای زنان که اسلامی باشند و در عین حال مقبول زنان و دختران جوان مسلمان قرار گیرند، هدف فراقشوری دارد. قرار است زن ایرانی به پوشش لباس و فرهنگی درآید که برای زنان مسلمان منطقه الگو باشد. این مسئله در عرصه مسائل حقوقی نیز صادق است.

حکومت اسلامی اما در این زمینه نیز معیارهای دوگانه دارد. در حالی که خود فراقشوری می‌اندیشد - و این مساله را هیچگاه پنهان نکرده است، چرا که خمینی همواره از ضرورت برقراری حکومت اسلامی در عرصه‌ای بسیار فراتر از پهنه

جغرافیایی ایران سخن می‌گفت و سران کنونی حکومت نیز در این راستا حرکت می‌کنند- اما برای خلع سلاح مخالفانش، آن‌ها را به این مساله رجوع می‌دهد که ارزش‌های جهان شمول نمی‌توانند در ایران مورد احترام و معتبر باشند، چرا که امت اسلامی معیارهای خاص خودش را دارد.

این حیله البته در حدودی کارآمدی داشته است؛ آن جا که جریان‌ات وابسته به اقلار متوسط جامعه - که از یکسو آغشته به ناسیونالیسم هستند و از سوی دیگر به لحاظ طبقاتی خواهان رویارویی با حکومت نیستند و اگر هم بخواهند، شهادت چنین رویارویی را ندارند- حتا شاید بدون اینکه خود آگاه باشند، به زبان سران حکومت سخن می‌گویند.

در عرصه جنبش زنان، نمونه بارز چنین مساله‌ای، روی آوری فمینیست‌های لیبرال به "فمینیسم بومی" است. در تعریف این "فمینیسم بومی" آنان تا به آن جا کشانده می‌شوند که چیزی از فمینیسم باقی نمی‌ماند و در نهایت مرزی آنان را از زنان حزب الله که در نظام سیاسی جمهوری اسلامی نمایندگی مجلس و یا رئیس این یا آن نهاد دولتی هستند، جدا نمی‌کند. از این روست که مطالبات آنان، خواست‌هایی است که در اساس، در حیطة خواست‌های نمایندگان مونت مجلس شورای اسلامی قرار می‌گیرند.

این واقعیت نشان می‌دهد که نه زنان درون دستگاه دولتی و نه زنانی که خود را از دولت مستقل می‌دانند اما منافع طبقاتی و ترس و جبن‌شان سبب می‌شود که در عمل در کنار زنان دسته اول قرار گیرند، اساسا نمی‌توانند نقش مثبتی در تغییر وضعیت حقوقی و اجتماعی زنان ایران ایفا نمایند. آن‌ها نهایت تلاش‌شان این است که زهر یک نظم سراپا ارتجاعی را بگیرند، چهره حکومت دینی را آرایش کنند تا قابل تحمل شود. فی‌المثل دیه زن با مرد برابر شود، یا چند همسری برای مردان شرط و شروط و حد و حدودی داشته باشد. وهمینطور تغییراتی که به زنان طبقه حاکم این امکان را بدهد تا بتوانند در عین حال که نیمه انسان تلقی می‌شوند و از نظر حقوقی کنیز شوهرانشان محسوب می‌شوند، از نظر سیاسی بتوانند سهم بیشتری در حکومت داشته باشند. بنابراین، تلاش برای آرایش چهره کریه حکومت دینی را باید به اینان وا گذاشت.

تأثیر مجموعه این شرایط بر وضعیت زنان ایران به این ترتیب است که هم اکنون مجموعه درهم تنیده‌ای از عوامل سیاسی،

اجتماعی و اقتصادی سبب شده است وضعیت توده زنان غیر قابل تحمل باشد.

در عرصه سیاسی، تلفیق دین و دولت و حاکمیت اسلام سیاسی گره گاه و تشدید کننده مصائب اجتماعی و اقتصادی زنان ایران است. تحقیر و بی‌حقوقی زن در عرصه خانواده و اجتماع توسط قوانین نوشته و نانوشته اسلامی تعیین و به زنان تحمیل می‌شوند. معیارهای اسلامی که در قانون اساسی، قوانین مدنی، قانون خانواده، قانون مجازات اسلامی و ده‌ها بخشنامه و دستورالعمل تبلور یافته اند، زن را به نیمه انسان و ابزار دست زورمداران و نظام مردسالار اسلامی حاکم تبدیل کرده اند.

زنانی که برای سیر کردن شکم فرزندانشان به تن فروشی روی می‌آورند، مجازات می‌شوند و همزمان نظریه‌پردازان حکومت، زنان را به ازدواج موقت یعنی تن فروشی اسلامی دعوت می‌کنند. در درون خانواده، زن برده مرد است و اگر بر این مناسبات نابرابر و ناعادلانه بشورد، قانون حمایت خانواده و دادگاه‌های اسلامی را در برابر خود می‌یابد که همانند دیوارهای بتونی در برابر او در حمایت از خانواده اسلامی قد برافراشته‌اند و زن را ناگزیر می‌کنند یا به همان مناسبات نابرابر و غیر انسانی تمکین کند، یا دست به خودکشی بزند و یا از همه حقوق واز فرزندان خود بگذرد و پس از سال‌ها دوندگی از شر زندگی نکبت بار خانوادگی که به او تحمیل شده، رها شود.

این قوانین نوشته و نانوشته در عرصه اجتماع نیز زن را قدم به قدم تعقیب می‌کنند. از زمانی که پایش را از خانه بیرون می‌گذارد، این قوانین را در چهره حجاب اجباری، جداسازی جنسیتی در محل کار و تحصیل، تحقیر در محل کار و سرانجام محرومیت از امکان اشتغال برابر با مردان، دستمزد کمتر و به کارگیری در شرایط کاری که به بردگی بیشتر شبیه است، می‌یابد.

در عرصه سیاسی، این کلیت نظام حاکم است که در برابر زن قد برافراشته است و مطلقا امکان ناپذیر است که با تعدیل این یا آن ماده از قانون مدنی و مجازات اسلامی گره‌ای از این مشکلات را گشود. همانگونه که مقدور نبود آزادیخواهان افریقای جنوبی، رژیم آپارتاید را تعدیل و انسانی کنند، تعدیل و انسانی کردن قوانین اسلامی حاکم بر جامعه ایران نیز امری غیرممکن است. رژیم آپارتاید نژادی، باید به عنوان یک کلیت از میان می‌رفت چرا که مبنای آن بر نابرابری و تبعیض نژادی انسان‌ها استوار بود. از همین رو جنبش‌های طبقات مترقی و

جنبش دفاع از حقوق زنان در ایران: ضرورت گذار به مرحله‌ای دیگر

تحت ستم آفریقای جنوبی در هر عرصه‌ای که فعالیت داشتند، مبارزه با آپارتاید نژادی در صدر برنامه‌شان قرار داشت. در چنان شرایطی مضحک می‌نمود که به عنوان مثال یک اتحادیه کارگری یا سازمان زنان ادعا کند که صرفاً برای حقوق صنفی و گروهی خود مبارزه می‌کند، اما با رژیم آپارتاید مخالفتی ندارد و خواهان براندازی آن نیست. چرا که رژیم آپارتاید مانع اصلی تحقق همه مطالبات اجتماعی بود. از همین رو اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌های زنان و سایر تشکل‌های اجتماعی، مبارزه با آپارتاید در صدر برنامه‌شان قرار داشت. حکومت اسلامی ایران آپارتاید جنسی را در اعلا درجه‌ی آن بر جامعه حاکم کرده و از این رو مبارزه برای برابری جنسیتی مبارزه‌ای است با آپارتاید جنسی در کلیت آن، مبارزه‌ای است با تلفیق دین و دولت، و حکومت مذهبی. این مبارزه در گام نخست مبارزه‌ای است برای رهاسازی دولت از دین.

بدیهی است کسانی رهروان این راه هستند که هیچ منافع مادی در حفظ سیستم سرپا ناعادلانه و ضدانسانی حاکم ندارند؛ زنان و مردانی که رشته‌ای آنان را به سیستم ستم‌گرانه و فاسد کنونی پیوند نمی‌دهد، کسانی که برابری را بی‌کم و کاست می‌خواهند، زنان و مردانی که می‌دانند حق‌گرفتنی است و مبارزه برای برابری از جنس نشستن در حجره‌های بازار و چرتکه انداختن برای تعیین سود و زیان یک معامله نیست، کسانی که برای خود و هم‌نوعانشان زندگی سرفراز و انسانی می‌خواهند. تلفیق دین و دولت، و حکومت مذهبی گره‌گاه مسائل زنان ایران است، اما تنها مساله نیست. حکومت اسلامی در عین حال پاسدار نظام اقتصادی ستمگرانه سرمایه‌داری است که استثمار و بی‌حقوقی انسان‌ها و بطور مضاعف زنان، از اصول تخطی‌ناپذیر آن است. استفاده مجانی از نیروی کار زنان در امور خانه‌داری و پرورش فرزندان و به کارگرفتن زنان در مشاغل پست، پائین‌بودن دستمزد زنان به نسبت مردان مشخصه‌های نظام ناعادلانه اقتصادی حاکم هستند که در تلفیق با روبنای مذهبی شرایط زنان را غیر قابل تحمل کرده‌اند.

در ایران، بخش اعظم زنانی که شاغل هستند، به قطعه‌کاری در خانه و یا در کارگاه‌های کوچک اشتغال دارند که دستمزدشان در مقایسه با هزینه‌های زندگی به نحو حیرت‌آوری ناچیز است و از هرگونه حق قانونی بی‌بهره‌اند. زنان شاغل در بخش کشاورزی هر چند، بار اصلی تولید و کشت و برداشت را بر عهده دارند اما کارشان

اساساً در چارچوب خانوادگی است و خود از حاصل کارشان بهره‌ای نمی‌برند. بی‌پهلو نیست که آمار نهادهای دولتی نیز اذعان می‌کنند که بخش اعظم فقیران ایران، زنان هستند و بخش عمده زنان سرپرست خانواده و خانواده‌های تحت مسئولیت آن‌ها در فقر مطلق روزگار می‌گذرانند. انبوه زنانی که برای تامین زندگی خود به تن‌فروشی روی می‌آورند نیز گواه دیگری است بر این واقعیت که در جامعه فقیر ایران، زنان فقیرترین‌اند. بنابراین، هر تحول مثبتی در وضعیت توده زنان الزاماً تحولی از جنبه‌های اقتصادی نیز هست.

شرایط کنونی بیش از هر زمان ایجاب می‌کند که خشم، نفرت و پتانسیل مبارزه توده زنان ایران، که نابرابری و آپارتاید جنسیتی زندگی‌شان را به تباهی کشانده و نابرابری‌های اقتصادی همانند زنجیر به پایشان بسته شده و مانع از آن می‌شود که تغییری در زندگی خود ایجاد نمایند، در راستای مبارزه‌ای هدفمند و متشکل سمت و سو داده شود.

فعالان چپ و لائیک جنبش زنان در این میان قادرند نقشی کلیدی ایفا کنند. آنان قادرند با تشکل خود و جهت‌گیری به سوی توده زنانی که خواهان پایان دادن به شرایط خفت‌بار کنونی‌اند، حول مطالباتی با رؤس کلی: کوتاه کردن دست مذهب از زندگی زنان و اقداماتی برای بهبود شرایط اقتصادی، آنان را متشکل سازند.

هدف از این سازماندهی قطعاً این نیست که در کوتاه مدت و در سطح گسترده به چنین تشکلی شکل داد. این مساله نه با توجه به اوضاع سیاسی کنونی عملی است و نه به لحاظ اصولی لازم. چرا که آن سازماندهی می‌تواند در درازمدت تاثیر گذار باشد و آن تشکلی قادر خواهد بود از پیچ و خم حوادث سیاسی به سلامت عبور کند، که صبورانه، با کار آگاه‌گرانه و حساب شده بنا شده باشد. در مرحله کنونی بیش از آن که گستره چنین تشکلی اهمیت داشته باشد، مهم است که گام‌های اولیه درست و سنجیده برداشته شوند.

آن چه در رابطه با شرایط زنان ایران و چشم‌انداز تغییر آن گفته شد، در خطوط کلی در رابطه با زنان کشورهای منطقه خاورمیانه نیز صدق می‌کند گرچه هر یک از این کشورها ویژگی‌های خاص خود را نیز دارند. در افغانستان و عراق اشغالی، شرایط زنان به لحاظ حقوقی با یک عقب‌گرد کیفی روبرو بوده است.

در افغانستان، نیروهای اشغالگر برای اینکه واقعیات کربیه وضعیت موجود را رنگ و لعاب بزنند، وضعیت امروز زنان این کشور

را با دوران تسلط طالبان مقایسه می‌کنند. اما اگر وضعیت امروز زنان افغانستان با دوران پیش از عروج ارتجاع اسلامی مقایسه شود، عمق فاجعه روشن خواهد شد. در افغانستان امروز که به ویرانه تبدیل شده، نهادهای مدنی و هرچه رنگی از شهرنشینی و تمدن داشت نابود شده‌اند و مجلسی شکل داده شده که عمدتاً متشکل از سران قبائل و تعدادی دیگر است و قرار است نقش عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی را بازی کنند تا رسانه‌های وابسته به قدرت‌های جهانی با نمایش آن به شهروندان کشورهای غربی این مساله را حقیقت کنند که لشکرکشی به افغانستان به استقرار دموکراسی در این کشور انجامیده و شاهدش هم پارلمان آن کشور.

در عراق، وضعیت زنان از لحاظ حقوق به نسبت دوران رژیم سرکوبگر صدام حسین عقب‌گرد کرده است. حاکمیت قوانین اسلامی به اضافه رشد گرایش‌های ارتجاعی مذهبی و پرنرنگ شدن مناسبات قبیله‌ای همگی به زیان زنان است. این همه در حالی است که چند سال جنگ و اشغال و کشتارهای روزانه هر روز از میان زنان قربانی می‌گیرد. و خشونت علیه زنان به شکل تجاوز، گروگان‌گیری، کشتار و آوارگی را دامن زده است.

روشن است همانگونه که در ایران، در افغانستان و عراق نیز، تسلط ارتجاع مذهبی به معنای پذیرش آن از سوی توده زنان و زنان روشنفکر، چپ و آزادیخواه نیست. بنابراین، توده زنان و مدافعان چپ و مترقی حقوق زنان در افغانستان و عراق، با مدافعان برابری زنان در ایران در خطوط کلی اهداف مشترکی دارند و متحد یکدیگر محسوب می‌شوند.

با توجه با اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران و مراحل مختلفی که مبارزه با آپارتاید جنسیتی، برای برابری پشت سر گذاشته است، ضروری است که فعالان چپ و لائیک جنبش زنان با تعیین یک استراتژی روشن و صریح مدافعان برابری کامل اجتماعی و سیاسی زنان را گرد هم آورند و با تلاش برای آگاه‌سازی و تشکل توده زنان به سوی ایجاد تشکل‌هایی در میان زنان کارگر و زحمتکش جهت‌گیری نمایند. جنبش مبارزه برای برابری کامل اجتماعی و سیاسی ایران، در این راه تنها نیست. جنبش طبقه کارگر ایران و جنبش دانشجویی، و جنبش‌های مترقی منطقه متحدان بالفعل و بالقوه چنین جنبشی هستند. باید در نظر داشت که سازماندهی چنین حرکتی در ایران، تاثیرش به جغرافیای ایران منحصر نخواهد بود و تاثیر بسیار مثبتی بر تقویت گرایش چپ و لائیک جنبش زنان در کشورهای منطقه نیز برجای خواهد گذاشت.

همبستگی بین‌المللی با طبقه‌ی کارگر ایران

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه‌هایتان را به یکی از آدرس‌های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره‌های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیکی E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام‌گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaiyan (Minority)
No 507 August 2007

سوی نخستین حرکت اعتراضی در دو دهه‌ی اخیر سوق داد. طبیعی بود که در ایران کارگران از چنین اقدامی حمایت کنند و خود به اعتراض دست زنند. اما در خارج کشور به جز فعالان و حامیان جنبش کارگری که هیچگاه نه به رژیم و جناح‌هایش توهم داشتند و نه به تغییر از بالا چشم دوختند، عده‌ای از افراد و تشکلات بورژوازی که اساساً مانند رژیم جمهوری اسلامی دشمن طبقاتی کارگران هستند نیز در حرکت نه اوت شرکت کردند. شرکت این گروه را فقط می‌توان چنین توضیح داد که فراخوان اقدام نه اوت از بالا و از سوی تشکلات صنفی کارگری بین‌المللی بود، وگرنه این نیروها هر چه قدر هم تحمل‌شان در برابر مبارزات طبقه‌ی کارگر ایران بیش تر از جمهوری اسلامی باشد تاب آن را نخواهند داشت که این طبقه‌ی فرای مبارزات کنونی اش برای برپایی تشکلات مستقل کارگری، حق تجمع یا پرداخت دستمزدهای معوقه و افزایش حقوق و بهبود شرایط کار برود. از قضا اگر طبقه‌ی کارگر ایران بخواهد مهر خود بر جنبش عمومی توده‌ای بکوبد باید دیر یا زود به این سمت برود.

پیشروان جنبش کارگری ایران خوب می‌دانند که تمام افراد و نیروهایی که یا از این جناح و آن جناح جمهوری اسلامی حمایت می‌کنند یا به تغییر با دخالت امپریالیستی چشم می‌دوزند در صورت قدرت گرفتن کمتر از رژیم حاکم به سرکوب کارگران و مطالبات آنان دست نخواهند زد. بنابراین حمایت افراد و تشکلات بورژوازی از اقداماتی مانند حرکت نه اوت نباید فعالان

در صفحه ۷

وضعیت نگران‌کننده‌ی این دو فعال کارگری که اکنون در زندان به سر می‌برند موجب شد تا یک کارزار جهانی برای پشتیبانی از آنان شکل بگیرد که این نیز در دو دهه‌ی اخیر بی‌سابقه است.

روز هجدهم مرداد (نه اوت) کنفدراسیون جهانی اتحادیه‌ها و فدراسیون بین‌المللی کارگران حمل و نقل از عموم سندیکاهای وابسته به خود خواستند که تجمعاتی را در برابر سفارت‌های جمهوری اسلامی برگزار کنند و ضمن اعتراض به حبس و آزار محمود صالحی و منصور اسانلو خواستار آزادی آنان و کارگران دربند شوند. در همین روز کارگران ایران هم در تجمعاتی همین خواست‌ها را مطرح نمودند. رژیم جمهوری اسلامی باز هم دست به سرکوب زد و در تجمعی که در اطراف خانه اسانلو برگزار گردید شش کارگر دیگر را دستگیر کرد. با این حال کارگران توانستند تجمعات دیگری را در این روز برگزار کنند، از جمله گلگشتی که بنابر گزارش کمیته‌ی هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری با حضور فعالان کارگری و اجتماعی تهران، رشت، کرج، سمنجان، بانه، اهواز و ... در اطراف تهران برپا شد. بنا بر همین گزارش فعالانی از شورای همکاری تشکل‌های کارگری، سندیکای کارگران نقاشان، سندیکای کارگران شرکت واحد تهران، هیئت مؤسس سندیکاهای کارگری، کمیته‌ی دفاع از محمود صالحی، کانون نویسندگان ایران و دانشجویان چپ و سوسیالیست دانشگاه‌های تهران در گلگشت مذکور حضور داشتند. تعمیق و گسترش مبارزات طبقه‌ی کارگر در ایران، تشکلات کارگری بین‌المللی را به

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه‌شنبه، پنجشنبه و جمعه‌ی هر هفته، از ساعت ۵ / ۸ تا ۵ / ۹ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ردیف ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می‌شود.

برنامه‌های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می‌شود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی